

فصلنامه تاریخ اسلام

سال پنجم، تابستان ۱۳۸۳، شماره مسلسل ۱۸، ص ۹۷-۱۳۶

نقش ابراهیم بن مالک اشتر نخعی در حوادث سیاسی عراق (۶۶ - ۷۲ هجری)^۱

دکتر خلیل شاکر حسین

ترجمه: علی غلامی دهقی*

این نوشتار، نقش ابراهیم پسر مالک اشتر نخعی را در تحولات سیاسی عراق (۶۶ - ۷۲ ق) بررسی می‌کند. با وجود آگاهی اندک ما از زندگی ابراهیم پیش از قیام مختار، پیوستن او به آن قیام، مشروط بر صحّت نامه محمد حنفیه به او، و غلبه بر اشراف کوفه که مخالف مختار بودند، بسیار برجسته است. او همچنین در نبرد خازر امویان را شکست داد و موجب تثبیت مختار در کوفه شد. پس از آن از مختار جدا شد و زبیریان و مروانیان در صدد جذب او برآمدند.

نویسنده، عامل جدایی ابراهیم از مختار را دو چیز دانسته است، نخست بدعت‌های دینی مختار و دوم مبارزه ابراهیم بر اساس مبانی فکری و دادخواهی نه عصبیت و مصلحت فردی. او در نهایت، با تعلق خاطری که به عراق داشت در نبرد مصعب بن زبیر بر ضد مروانیان شرکت کرد و در سال ۷۲ قمری کشته شد. گفتنی است مترجم برخی دیدگاه‌های نویسنده درباره مختار را نقد و بررسی کرده است.

واژه‌های کلیدی: عراق، کوفه، مختار، ابراهیم بن اشتر، تشیع، اشراف کوفه، مصعب بن زبیر،

عبدالملک بن مروان.

* دانش‌آموخته‌ی حوزه علمیه قم و دانشجوی دکتری تاریخ اسلام.

درباره‌ی زندگی ابراهیم بن مالک اشتر آگاهی‌های دقیق و تازه‌ای در دست نداریم تا بتوانیم نقش وی را در حوادث سیاسی عراق نشان دهیم؛ حوادث سیاسی‌ای که دولت اسلامی، پس از کشته شدن عثمان بن عفان و در مدّت خلافت علی بن ابی‌طالب علیه السلام، شاهد آن بود و مالک اشتر - پدر ابراهیم - با پشتیبانی از امام علی علیه السلام، نقش مؤثری در استحکام آن داشت. شایان ذکر است که برخی پژوهش‌گران، به حضور و شرکت ابراهیم همراه پدرش در پیکار صفین، کنار علی بن ابی‌طالب علیه السلام و بر ضدّ معاویه بن ابی‌سفیان، اشاره کرده‌اند.^۲ با این وجود،^۳ ما در منابع نخستین، اسمی از ابراهیم در دوران تصدی خلافت از سوی حسن بن علی علیه السلام و پس از آن در ماجرای مصالحه با معاویه، نمی‌یابیم. هم‌چنین ما شاهد سکوت نخستین منابع درباره‌ی هرگونه نقش ابراهیم، در برابر شهادت حسین بن علی علیه السلام هستیم. این سکوت، در زمان پیدایش حرکت تواین به رهبری سلیمان بن سرد خزاعی در کوفه - محل تولد و شهر ابراهیم نخعی -^۴ نیز ادامه دارد.

اما ما دو اشاره از مورخان متقدم در اختیار داریم: اشاره‌ی نخست این‌که، ابراهیم در هنگام اقدام به نقش بر جسته‌اش در حرکت مختار ثقفی در کوفه، جوان بوده است.^۵ اشاره‌ی دوم که بر زبان عبیدالله بن زیاد جاری شده است؛ هنگامی است که دید ابراهیم فرماندهی سپاه کوفه را برای جنگ با سپاه شام، در نبرد خازر،^۶ بر عهده دارد. او هنگامی که والی عراق بود، از این جرأت ابراهیم شگفت زده شد؛ زیرا ابراهیم را در گذشته، کودکی در حال بازی با کیوتران دیده بود.^۷ ما در برابر این دو اشاره‌ی مورخان متقدم، بر این باوریم که ابراهیم کم سنّ و سال بوده و همین، عامل مهمی است که باعث شده است در برابر رویدادها، به چشم نیاید. اگر ابراهیم، در رویدادهایی که به آنها اشاره شد نقشی داشت منابع اصلی، به آنها اشاره می‌کردند.

به هر صورت ابراهیم نخعی جایگاه برجسته‌ی خود را در صحنه‌ی رویدادهای عراق - به جز همکاری با حرکت مختار بن ابی‌عبید ثقفی در سال ۶۶ هجری - به دست نیاورده بود. این مطلبی است که تمام منابع متقدم و متأخر بر آن اتفاق نظر دارند. قابل ذکر است که ابراهیم، نمی‌خواست خود را در رویدادهای کوفه، غوطه‌ور سازد؛ زیرا آن رویدادها نتایج مطمئنی به دنبال نمی‌داشت؛

گذشته از این که معلوم نبود آیا خود را برای این کار آماده ساخته یا این که اعتقاد داشت ویژگی‌هایی دارد که وی را شایسته می‌سازد تا نقش رهبری، در این باره ایفا کند؛ نه این که نقش ثانوی و جزئی داشته باشد، و این مطلبی بود که ابراهیم به آن راضی نمی‌شد. از این رو است که می‌بینیم ابراهیم، هنگامی که هیأتی از اشراف کوفه از او می‌خواهند که به حرکت مختار ملحق شود؛ او در خواست می‌کند رهبری حرکتی که مختار به راه انداخته است، به وی واگذار شود.^۸ طبری و ابن اعثم هر دو از ابومخنف روایت کرده‌اند که مختار تقفی، برای به دست آوردن پیروزی به ابراهیم نیاز داشت؛ زیرا یارانش به وی گفته بودند که، ... ابراهیم جوان دلاور و نیرومند و فرزند مرد بزرگ و بلندآوازه‌ای است و عشیره‌ی توانمند و پرشماری دارد.^۹

هیأت نمایندگی نزد مختار بازگشت و او را از مشروط بودن همکاری ابراهیم باخبر ساخت. بنابر آنچه طبری و ابن اعثم تأکید می‌کنند و ابن اثیر نیز تکرار کرده، مختار سه روز او را به حال خود وا گذاشت؛^{۱۰} پس از سه روز، در حالی که گروهی از بزرگان کوفه وی را همراهی می‌کردند، نزد ابراهیم رفت. مختار سخن را آغاز کرد و اهداف حرکتی که انتظارش را می‌کشیدند، بیان نمود و از ابراهیم در خواست همکاری کرد. در همین حال نامه‌ای از سوی محمد بن حنفیه، به ابراهیم رسید. متن آن نامه، بنابر آنچه طبری، ابن اعثم، بلاذری و ابن اثیر گزارش کرده‌اند، این گونه بود:

از محمد مهدی به ابراهیم بن مالک اشتر؛ سلام بر تو، حمد و سپاس خدایی را که جز او خدایی نیست. اما بعد، من وزیر و امین خویش را که برای خود انتخاب کرده بودم، نزد شما فرستادم و او را به جنگ با دشمنان و خون‌خواهی اهل بیتم دستور دادم. پس تو نیز به همراه عشیره‌ی خویش و هر کس که از تو فرمان می‌برد، به کمک او قیام کن. در صورتی که مرا یاری کنی و دعوتم را پذیرا شوی، به سبب این کار نزد من فضیلت و برتری خواهی داشت. افزون بر این، زمام سواره نظام و تمام سپاهیان جنگ‌جو در هر شهر و منبر و مرز میان کوفه و شام، در اختیار توست.^{۱۱}

ابراهیم به شیوه‌ی نگارش نامه اعتراض کرد و گفت: روز گذشته ابن حنفیه به من نامه نوشت و

من نیز به او نامه نوشتم؛ اما در نامه‌ی پیشین جز اسم خود و اسم پدرش، چیز دیگری به من نوشته بود.^{۱۲} مختار در توجیه نگارش این نامه گفت: آن نامه در زمانی نوشته شده است و این در زمان دیگر.^{۱۳} ابراهیم که در این زمان در اصل نامه تردید کرده بود، از مختار توضیح بیشتری خواست و پرسید: چه کسی می‌داند که این نامه‌ی محمد بن حنفیه به من است؟^{۱۴} گروهی از حاضران که زید بن انس، احمر بن شمیط و عبدالله بن کامل در میان آنها بودند، گواهی دادند که نامه، از محمد بن حنفیه است.^{۱۵} در این‌جا ضروری است گفته شود، که شعبی - محدث مشهور - و پدرش شراحیل از شاهدانی بودند که در این دیدار حضور داشتند، اما هر دو از دادن شهادت خودداری کردند. مختار پیش از آمدن نزد ابراهیم، نامه را به شعبی تحویل داده بود و پس از این‌که نزد ابراهیم آمد از او خواست که نامه را به ابراهیم بدهد تا آن را بخواند.^{۱۶}

مورخان نخستین درباره‌ی دو چیز اختلاف نظر دارند: نخست درباره‌ی موضع شعبی، در برابر نامه‌ی محمد بن حنفیه و دوم پیرامون شخصیت کسی است که از شعبی درباره‌ی عواملی که مانع شهادت دادن او همراه دیگر شاهدان شده، استفسار کرده است؛ اختلاف در این است که استفسار کننده مختار، یا ابراهیم نخعی بوده است؟ دینوری می‌نویسد:

شعبی درباره‌ی آمدن نامه از سوی ابن حنفیه، دچار شک گردید؛ از این رو نزد شهود رفت و از تک‌تک آنان استفسار نمود؛ همه‌ی گواهان، به جز یک نفر، پاسخ دادند که با چشم خود دیده‌اند که ابن حنفیه به مختار نامه می‌نویسد.

آن یک نفر، ابو عمره بود که در پاسخ شعبی گفت:

به خدا سوگند، من او را در حین نوشتن نامه ندیدم؛ اما ابواسحاق، یعنی مختار ثقفی،

نزد ما ثقه است و وقتی نامه‌ای از سوی ابن حنفیه آورد، ما او را تصدیق کردیم.^{۱۷}

به سبب همین تردید، شعبی کوفه را ترک کرد و به حجاز رفت و در هیچ یک از حوادث بعدی

حضور نیافت.^{۱۸} اما ابن اعثم کوفی آورده است:

مختار از شعبی سبب خودداری از گواهی به صحت نامه را سؤال کرد، که آیا او در

این باره شک دارد؟ او که اصرار مختار را که خواسته بود نظرش را صراحتاً ابراز کند

دید؛ پاسخ داد: درباره‌ی شاهدان تردید ندارد؛ زیرا آنها شهود حقی هستند.^{۱۹}

اما ابن اعثم تأکید می‌کند که:

شعبی، می‌دانست و یقین داشت که مختار خودش، نامه را نوشته است.^{۲۰}

طبری یادآوری می‌کند:

این ابراهیم بن اشتر بود که از شعبی درباره‌ی علت امتناعش از گواهی، همانند دیگر شاهدان، استفسار کرد و شعبی پاسخ داد: شاهدان بر اساس آنچه من دیدم، شهادت دادند و ایشان، قاریان بزرگ قرآن، ریش سفیدان شهر و شهسواران عربند و من معتقدم اینان جز حق، نمی‌گویند. شعبی در ادامه‌ی سخنانش می‌گوید: من این سخنان را به ابراهیم گفتم، اما - به خدا سوگند - درباره‌ی گواهی آنان، در معرض اتهام بودم؛ با این حال، چون از طرفی دوست داشتم از کوفه بیرون بروم و از طرف دیگر، مانند آنها فکر می‌کردم و می‌خواستم این مسأله تمام شود، او را از آنچه در این باره در درونم می‌گذشت، آگاه
نساختم.^{۲۱}

طبری در ادامه می‌نویسد:

ابراهیم چون می‌خواست از صحت نامه، اطمینان حاصل نماید، به عنوان کاری واقع‌گرایانه که در آینده رخدادهای ناگهانی را به دنبال خواهد داشت، از شعبی خواست تا نام کسانی را که به صحت نامه شهادت داده‌اند برای او بنویسد؛ به دلیل این‌که همه‌ی آنان را نمی‌شناخت.^{۲۲}

اما ابوالعباس میزبانی روایتی آورده است که:

ابراهیم، فردی را نزد ابن حنفیه فرستاد تا از صحت نامه‌ای که مختار آورده است، مطمئن شود؛ ابن حنفیه نیز، به طور غیر مستقیم، با معتبر دانستن نامه و تأیید مختار، پاسخ

ابراهیم را داد.^{۲۳}

دکتر دیکسون روایت می‌برد را اشتباه خوانده و می‌نویسد:

در منابع متقدم و متأخر مطلبی که روایت می‌برد را تأیید کند، وجود ندارد. ابن حنفیه همان جوابی را به ابراهیم داد که به هیأت اعزامی از کوفه به حجاز داده بود؛ هیأتی، که از او درباره‌ی صحت ادعاهای مختار، استفسار کرده بودند. این مطلب ما را به این امر رهنمون می‌سازد که می‌برد میان دو حادثه، خلط کرده است.^{۲۴}

این در حالی است که طبری و یعقوبی اتفاق نظر دارند که هیأت نمایندگی، از کوفه به حجاز رفته و از ابن حنفیه درباره‌ی درستی ادعاهای مختار، سؤال کردند. او به صورت کلی و بدون ویژگی خاصی، پاسخ داد: به خدا سوگند، دوست دارم خداوند از دشمنانمان، به دست هر کس از آفریدگانش که می‌خواهد، انتقام ما را بگیرد. هیأت نمایندگی به کوفه بازگشتند در حالی که مؤید موضع مختار بودند.^{۲۵}

به هر حال، پیوستن ابراهیم نخعی به حرکت مختار، به آن نیرو و کارایی ویژه‌ای داد؛ به طوری که همه‌ی کسانی که در کار او مردد بودند به وی پیوستند. ابراهیم در آغاز کار، تمام امکانات خویش را برای رسیدن به پیروزی، در خدمت این حرکت قرار داد. طبری ما را از جزئیات آماده‌سازی حرکت و نقشی که ابراهیم برای تدارک این کار ایفا نمود، آگاه می‌سازد. او به نقل از هشام بن محمد کلبی می‌نویسد:

ابراهیم هر روز در خانه‌ی مختار که مقر حرکت بود، تشکیل جلسه می‌داد.

طبری این نکته را نیز افزوده که:

زمان رفت و آمد ابراهیم به خانه‌ی مختار، هر شب زمانی بود که ستاره‌ها نمایان

می‌شدند.^{۲۶}

پس از پایان یافتن عملیات آماده‌سازی نیروها، ابراهیم و مختار اتفاق نظر کردند که حرکت

خویش را در شب پنج شنبه، مصادف با ۱۴ ربیع‌الاول سال ۶۶ هجری، اعلان کند.^{۲۷}

ایاس بن مضارب عجلی، رییس پلیس عبدالله بن مطیع، والی کوفه از سوی عبدالله بن زبیر، از تحرکات ابراهیم و مختار و تدابیر آنها نسبت به خروج، باخبر شد. این امر نشان می‌دهد که والی کوفه و صاحب شرطه‌ی او جاسوسانی داشته‌اند که موفق به دستیابی به زمان حرکت شده‌اند. صاحب شرطه، والی کوفه را از تدابیر ابراهیم و مختار آگاه ساخت و فرماندهان و یاران خود را گرد آورد و آنها را در جریان امور قرار داد. او از هر فرمانده خواست، سرپرستی سمت خود را به عهده بگیرد و طرفدارانش را جمع کند تا حرکت مختار و ابراهیم و دوستداران آنها، محاصره‌ی کامل گردد و در همان خاستگاه نخستین، آن را شکست دهد.^{۲۸}

طبری، ابن اعثم و بلاذری جزئیات بیش‌تری درباره‌ی پراکنده شدن نیروهای والی کوفه در شهر، به ویژه در محله‌ها و کوچه‌های اصلی، در اختیار ما قرار می‌دهند. عبدالرحمن بن سعید بن قیس همدانی به محله‌ی سبع^{۲۹} - از تیره‌ی همدان - کعب بن ابی کعب به محله‌ی بنشر،^{۳۰} زحر بن قیس جعفی به محله‌ی کنده، شمر بن ذی الجوشن به محله‌ی سالم، عبدالرحمن بن مخنف به محله‌ی صائدیین، یزید بن حارث بن رویم به محله‌ی مراد و شبت بن ربیع به محله‌ی سبخه اعزام شدند. اینان در آن مناطق مسلحانه، موضع گرفتند.^{۳۱}

منابع نخستین درباره‌ی علّت جلو افتادن زمان حرکت مختار و ابراهیم به شب پنج‌شنبه، ۱۴ ربیع‌الاول سال ۶۶ هجری اتفاق نظر دارند. ماجرا بدین قرار بود که، ابراهیم هر شب به خانه‌ی مختار می‌رفت، جایی که اجتماعات در آن برگزار می‌شد. بنابراین طبیعی بود که با نیروهای والی کوفه که در کوچه‌ها پراکنده بودند، برخورد کند. بنا به گفته‌ی طبری، ابراهیم این امکان را داشت که از برخورد با نیروهای والی کوفه، پرهیز کند؛ اما می‌خواست آنها را با این سخن به مبارزه بطلبد:

به خدا سوگند! ما از وسط بازار کنار قصر، عبور می‌کنیم و دشمن خویش را می‌ترسانیم و به آنها نشان می‌دهیم که نزد ما، خوارند.^{۳۲} گروهی از پسر عموهای ابراهیم او را همراهی می‌کردند که شمار

آنها به صد تن می‌رسید. ایاس بن مضارب، رئیس پلیس کوفه، به آنها اعتراض کرد و از انگیزه‌ی حرکت و هویتشان سؤال نمود. ابراهیم خود را به رئیس پلیس معرفی کرد؛ اما او، با روشی تحریک کننده و فتنه‌انگیز، اصرار داشت که آنان همراه وی نزد امیر کوفه بروند تا او درباره‌ی ایشان تحقیق کند. وی به ابراهیم گفت: به خدا سوگند! کار تو شک برانگیز است، به من خبر رسیده که تو هر شب با همراهات در شهر، رفت و آمد می‌کنی. نه، به خدا قسم، از من جدا نمی‌شوی تا این‌که تو را نزد امیر ببرم تا بدانی رأی او درباره‌ی تو چیست.^{۳۳}

ابراهیم تصمیم گرفت که ماجرا را به سود حرکتِ خویش و مختار به پایان رساند و با رئیس پلیس کوفه، همراه و هم صحبت نشود؛ تا این‌که یارانش در تصمیم قاطع خویش، سست نگردند. از این‌رو دست به کار زیرکانه‌ای زد و مردی از یاران ایاس بن مضارب به نام ابوقطن را که با او سابقه‌ی دوستی داشت، صدا زد. آن مرد به گمان این‌که ابراهیم می‌خواهد او را نزد رئیس پلیس میانجی قرار دهد، نزد وی آمد. ابراهیم، با حرکت ماهرانه‌ای که ابوقطن متوجه آن نشود، نیزه‌ی او را گرفت و رئیس پلیس را نشانه گرفت و با ضربه‌ای او را به خاک انداخت. این کار، سبب فرار یاران ایاس گردید و خبر کشته شدن صاحبِ شرطه‌ی کوفه، به والی رسید.^{۳۴}

در این‌جا سؤالی مطرح است: آیا آن‌چه ابراهیم با ابوقطن انجام داد، تدبیری از پیش اندیشیده شده بود، یا این که او تنها از غفلت ابوقطن استفاده کرده است؟ به خصوص که روابط دوستانه و قبیلگی در بسیاری از این‌گونه امور نقش داشته‌اند.

در تاریخ کشته شدن ایاس بن مضارب، نزد مورخان نخستین، اختلاف نظر وجود دارد. طبری و بلاذری بر این باورند که او سه‌شنبه شب، کشته شده است. این دو مورخ، این نظر را با استناد به سخن ابراهیم خطاب به مختار مطرح می‌کنند که می‌گوید: ما فردا، شب پنج‌شنبه آماده‌ی خروج هستیم؛ زیرا حادثه‌ای پیش آمده که چاره‌ای جز خروج در شب پنج‌شنبه نداریم.^{۳۵} اما ابن اعثم کوفی تأکید دارد که رئیس پلیس کوفه، شب سه‌شنبه کشته شده است.^{۳۶} دینوری خبری آورده که می‌رساند

ایاس بن مضارب از ابراهیم پیشی گرفت و او را از تردد زیاد به خانه‌ی مختار برحذر داشت، اما ابراهیم رفت و آمد خود را به خانه‌ی او قطع نکرد و به مختار اطلاع داد که رییس پلیس کوفه برای او ایجاد مزاحمت می‌کند. افزون بر این ابراهیم درباره‌ی کشتن ایاس با مختار رایزنی کرد تا اعلان حرکت در زمان معین را به تأخیر نیندازد. ابراهیم آن چه - کشتن ایاس - بر عهده‌ی او نهاده شده بود، انجام داد.^{۳۷}

ابراهیم، مختار را از کشته شدن رییس پلیس کوفه آگاه ساخت و مختار آن را *أَوَّلَ الْفَتْحِ*^{۳۸} یا بنا بر قول ابن اعثم *أَوَّلَ الظَّفَرِ* نامید.^{۳۹} مختار، دادن آموزش‌های لازم به یارانش را شروع کرد تا نشانه‌ای برای آغاز حرکت باشد. او به یکی از یارانش دستور داد تا با جمع‌آوری تاک و نی، آتش بیافروزد و آنها را بر سر دست گرفته، در کوچه‌ها بگرداند. به یکی دیگر از یارانش نیز فرمان داد تا ندا در دهد: یا منصور أمت، و سومی بانگ بزند: یا لثارات الحسین *عَلَيْهَا*.^{۴۰} شایان توجه است که هدف از طرح این‌گونه شعارها، دستیابی به همه‌ی عناصری بود که وضع موجود و مخالفان آن را به چالش می‌کشید؛ زیرا در کوفه، زمینه برای پذیرش این‌گونه شعارها و ادعاهای فراهم بود.^{۴۱}

همه‌ی منابع متقدم و متأخر، درباره‌ی نقش مهم و سرنوشت ساز ابراهیم، اتفاق نظر دارند؛ زیرا تلاش‌های وی نقش بارزی، در آماده‌سازی یاران مختار و مقاومت نیروها در برابر والی کوفه و سرانجام در پیروزی داشت. منابع تاریخ اسلام یادآوری می‌کنند که کوفه از سوی نیروهای والی شهر اشغال شده بود و هر حرکتی را برای شورش، در تنگنا قرار می‌دادند و مانع از پیوستن یاران، به کاروان می‌شدند. به گفته‌ی طبری و بلاذری، ابراهیم به مختار پیشنهاد کرد تا نزد طایفه‌اش برود و با دادن شعارهای حرکت، موجب پیوستن آنها به کاروان گردد. او با این کار می‌خواست حلقه‌ی محاصره را بشکند.^{۴۲} همچنین ابراهیم با مختار هماهنگ کرد که او با نیروهای والی کوفه نجنگد و آغازگر جنگ نباشد مگر این‌که ناچار شود، تا این‌که، نیروهای هر دو در یک جا گرد هم آیند.^{۴۳}

ابراهیم توانست خود را به قبیله‌اش برساند و کسانی را که به او پیوسته بودند همراه خود سازد و

با عبور آنها در کوچه‌های کوفه موجب شود افرادی که دو دل بودند و از نیروهای والی کوفه می‌ترسیدند، به وی بپیوندند. با این که او از نزدیک شدن به محل‌هایی که نیروهای والی کوفه در آنجا حضور داشتند خودداری می‌کرد، اما توانست برخی نیروهای او را در محله‌ی کنده، به فرماندهی زبیر بن قیس جعفی، شکست دهد. پس از آن، سوید بن عبدالرحمن منقری و یارانش را پراکنده ساخت و آنها را از شهر بیرون کرد، به طوری که سخن‌گوی آنها گفت: گویا این کار خواست خداست؛ اینان با هر گروهی از ما برخورد می‌کنند آنها را شکست می‌دهند.^{۴۴}

ذکر این مطلب در این‌جا ضروری است که این پیروزی‌ها، موجب فریب پسر اشتر در ثبات قدمش نگردید، بلکه او هماهنگی میان خود و مختار را ادامه داد و در همان حال، نظر برخی اصحابش در تعقیب برخی نیروهای شکست خورده را رد کرد و خطاب به آنان گفت: نه، بلکه نزد دوستان - مختار - می‌رویم تا خداوند به وسیله‌ی ما او را از تنهایی و بی‌کسی ایمن گرداند و بداند ما یار اویم؛ با این کار، به توان او و یارانش افزوده می‌شود. این در حالی است که من مطمئن نیستم در آینده چه روی خواهد داد.^{۴۵} همان‌گونه که ابراهیم انتظار داشت، نیروهای والی کوفه، به فرماندهی شبت بن ربیع ریاحی، به مختار هجوم بردند و او توانست یکی از فرماندهان مشهورش به نام یزید بن انس را، در برابرشان بسیج کند. از سوی دیگر نیز حجار بن ابجر عجلی هجوم آورد و مختار فرماندهی معروف خویش، احمر بن شمیط را به نبرد با وی فرستاد. ابراهیم با یک حرکت ماهرانه، از پشت سر نیروهای والی کوفه پیش رفت، نیروهایی که حجار بن ابجر عجلی آنها را فرماندهی می‌کرد و پس از آگاهی از نقشه‌ی ابراهیم برای یورش و قرار دادن او در حالت انفعالی، به همراه نیروهایش عقب‌نشینی کرده بود. شبت بن ربیع هنگامی که یقین کرد به آسانی نمی‌توان مختار و یارانش را شکست داد، فرار کرد. او به عبدالله بن مطیع، والی کوفه، این مطلب را گزارش داد و به او سفارش کرد، پیش از آن که وضعیت خطرناک گردد، تمام نیروهایی را که در محله‌های کوفه دارد، گرد آورد و برای شکست دادن مختار و نیروهایش اعزام کند.^{۴۶} از گزارش ابن اعثم چنین برمی‌آید که

آتش جنگ آن شب تا صبح روز بعد، به گونه‌ای شعله‌ور شد که مردم، لیلۃ‌الهریر را در صفین فراموش کردند.^{۴۷} بنا بر گزارش طبری، ابن اعثم و بلاذری از جزییات این رویارویی، هر دو طرف، نیروهای خویش را برای نبرد پایانی گرد آوردند؛ نبردی که نتیجه‌ی آن به سود مختار بود. مختار پس از پیروزی در این مرحله، با نیروهای خویش در پشت دیر هند در کنار بستان زائده، که در محله‌ی سیخه قرار داشت، مستقر شد.^{۴۸} در واقع ما جزییات این نبرد سهمگین را، وامدار ابن اعثم هستیم. او شمار نیروهای والی کوفه را که به شکل دسته‌های مختلفی بودند، به صورت زیر بیان کرده است:

۱. دسته‌ای مرکب از چهار هزار سواره نظام به فرماندهی شیبث بن ربیع؛

۲. دسته‌ای مرکب از سه هزار جنگجو به فرماندهی راشد بن ایاس؛

۳. دسته‌ای مرکب از سه هزار جنگجو به فرماندهی حجار بن ابجر عجلی؛

۴. دسته‌ای مرکب از سه هزار جنگجو به فرماندهی غضبان بن قبعثری؛

۵. دسته‌ای مرکب از سه هزار جنگجو به فرماندهی شمر ذی الجوشن؛

۶. دسته‌ای مرکب از هزار جنگجو به فرماندهی عکرمة بن ربیع؛

۷. دسته‌ای مرکب از هزار جنگجو به فرماندهی شداد بن منذر؛

۸. دسته‌ای مرکب از هزار جنگجو به فرماندهی سوید بن عبدالرحمن.^{۴۹}

شایان توجه است که طبری این جزییات را مثل ابن اعثم گزارش نمی‌کند. بلاذری نیز شمار سپاه اعزامی از سوی والی کوفه، برای نبرد با مختار را که برای رویارویی آماده ساخته است، بیان نمی‌کند.^{۵۰}

از میان داده‌های تاریخی فراوانی که بلاذری، طبری و ابن اعثم کوفی در اختیار ما قرار داده‌اند، معلوم می‌شود که سربازان والی کوفه از روحیه‌ی معنوی بالایی برخوردار نبودند، برخلاف نیروهای پسر اشتر و مختار که از روحیات بالایی بهره‌مند بودند. مورخان ذکر شده گزارش می‌کنند که جنگجویان سپاه والی کوفه از امام جماعت، درخواست کردند که دو سوره از سوره‌های طویل قرآن

را در نماز صبح، پیش از آغاز جنگ، بخواند. این درخواست باعث شد که شبت بن ربیع ریاحی - یکی از فرماندهان آنها - بر سر آنان فریاد بکشد و بگوید: عجب مصیبتی! ترکان و دیلمیان^{۵۱} در میدان جنگ فرود آمده‌اند و شما درخواست قرائت سوره‌های طولانی‌تر می‌کنید. آری! بر امام جماعت واجب بود که سوره‌ی بقره و آل عمران را قرائت کند.^{۵۲}

در هر حال، دو لشکر رو در روی هم قرار گرفتند و هر یک طرحی برای حمله ریختند و جنگ آغاز شد. مورخان نخستین مانند طبری، بلاذری و ابن اعثم گزارش کرده‌اند: ابراهیم، پسر مالک اشتر نقش بزرگی در این نبرد داشت. او در این پیکار، راشد بن ایاس، فرماندهی سپاه نیرومند کوفه را کشت و همین سبب شد که روحیه‌ی سایر نیروهای تحت فرمان او در دیگر دسته‌ها، ضعیف گردد. ابراهیم موفق شد محاصره‌ای را که شبت بن ربیع برای مختار و نیروهایش به وجود آورده بود، بشکند و سپاه شبت را مجبور به فرار گرداند.^{۵۳} نیروهای والی کوفه، پراکنده شدند و از صحنه‌ی جنگ بازگشتند و به کوچه‌ها و راه‌های کوفه پناه بردند. تحریک‌های والی کوفه برای برانگیختن اراده‌ی نیروهای فراری جهت ادامه‌ی جنگ، دیگر سودی نبخشید؛ زیرا نشانه‌های شکست در افق، پدیدار شده بود.^{۵۴} شبت بن ربیع تلاش کرد تا اراده‌ی نیروهای والی کوفه را که در برابر هجوم سپاه ابراهیم و مختار مقاومت نشان داده بودند، برانگیزاند؛ اما سستی آنها باعث گردید والی کوفه، به همراه غلامان و یارانش به قصر پناهنده شود و سایر نیروها به خانه‌هایشان فرار کنند. ابراهیم سه روز والی کوفه را در قصرش محاصره کرد.^{۵۵}

عبدالله بن مطیع، والی کوفه، این امکان را یافت که به صورت ناشناس به بیرون قصر راه یابد و به خانه‌ی یکی از آشنایانش پناهنده شود. هنگامی که مختار از این ماجرا باخبر شد، چون با او رابطه‌ی دوستی داشت، اموالی را برای وی فرستاد و او به بصره گریخت. سایر محاصره‌شدگان در قصر، از ابراهیم پسر اشتر در خواست امان کردند و او امان داد.^{۵۶} در این هنگام، مردم با مختار بیعت کردند و او بر تمام کوفه و سرزمین‌های اطراف آن، به جز بصره که مصعب بن زبیر بر آن غلبه یافته

بود، تسلط یافت. او کارگزاران خویش را برای مناطقی مانند: ارمینیه، آذربایجان، ری، ماهین و اصفهان معین کرد و شروع به جمع‌آوری خراج نمود.^{۵۷}

موقعیت جغرافیایی عراق، برای هر خلیفه‌ای که مرکزیت حکومت و استمرارش در آن منطقه را در دل می‌پروراند، مهم و قابل توجه بود. این حقیقت، به صورت یکسان از مسلمات، نزد زبیریان و مروانیان بود.

لازم به یادآوری است که مروانیان، از همان آغاز به دست گرفتن حکومت، به عراق اهتمام ویژه‌ای ابراز می‌داشتند؛ به خصوص بعد از جدا شدن عراق از مرکز حکومت در دمشق، پس از مرگ یزید پسر معاویه. خلیفه‌ی دوراندیشی چون عبدالملک بن مروان، هیچ‌گاه از این وضعیت پاره پاره‌ی دولتش خشنود نبود.

از این رو، ابن اعثم، طبری و بلاذری گزارش کرده‌اند که عبدالملک پس از تثبیت حکومت در شام و مصر، سپاه نیرومندی را به فرماندهی عبیدالله بن زیاد به عراق اعزام کرد. او عبیدالله را به آموزش‌هایی مجهز کرد که مهم‌ترین آنها نبودن کردن مصعب بن زبیر و مختار ثقفی و در نهایت عبدالله بن زبیر در مکه بود. عبدالملک تمام سرزمین‌های میان مسیر شام تا جایی که خورشید طلوع می‌کرد و به زودی بر آنها مسلط می‌شد را در اختیار وی قرار داد.^{۵۸} به دنبال آن، یورش سپاه شام به زودی وضعیت جدید کوفه را تهدید می‌کرد و ناچار باید جلوی نیروی مهاجم گرفته می‌شد. مختار فوراً سپاهی را از کوفه به فرماندهی یزید بن انس اسدی برای رویارویی با سپاه شام در جهت شمال به سوی موصل روانه ساخت. یزید بن انس با برخی از نیروهای شامی روبه‌رو شد و در همان برخورد نخست آنها را شکست داد.^{۵۹} پیش از آن‌که رویارویی جدی میان دو لشکر صورت گیرد، مرگ یزید بن انس فرا رسید و روحیه‌ی سپاه کوفه ضعیف و منجر به عقب‌نشینی آنها به سوی کوفه گردید. در این موقعیت حساس باید اقدام سریعی صورت می‌گرفت تا خطر شامیان را دفع کند؛ در این‌جا مختار، ابراهیم را بر این کار گماشت تا خطر موجود را برطرف نماید او با سپاه دیگری که

سواره نظام سپاه یزید بن انس نیز آن را همراهی می‌کرد، از کوفه به قصد موصل بیرون رفت.^{۶۰} طبری گزارش می‌کند که ابراهیم تازه به ساباط مدائن رسیده بود که حادثه‌ی مهمی رخ داد و ناچار شد به جای ادامه‌ی مسیر بلافاصله به کوفه باز گردد. حادثه این بود: فرستاده‌ی مختار برای ابراهیم خبر آورده بود که اشراف کوفه^{۶۱} بر ضد وی شورش کرده‌اند. ابن اعثم کوفی تأکید می‌کند: سبب شورش آنها بر ضد مختار، بیرون رفتن ابراهیم از کوفه و اندک بودن یاران وی در شهر بود.^{۶۲} ابراهیم توانست درست در زمانی که مختار در موقعیت خطرناکی قرار داشت خود را به کوفه برساند، و حلقه‌ی محاصره را بشکند. این نکته قابل توجه است که مختار با شورشیان به گفت‌وگو و مذاکره پرداخت تا زمان لازم برای رسیدن ابراهیم، فراهم گردد. او افزون بر نبرد بی‌پروا در برابر اشراف کوفه، در این وقت‌کشی نیز موفق شد.^{۶۳} هنگامی که ابراهیم وارد کوفه شد، موضع مختار ثقفی تغییر کرد و اشراف کوفه نیز به تاکتیک نظامی روی آوردند مبنی بر این که با ابراهیم و مختار در حالی که در کنار هم هستند، نجنگند.

قبایل ربیع و مضر در یک طرف و یمنی‌ها در طرف دیگر قرار گرفتند.^{۶۴} در این جا باید درباره‌ی موضع ابراهیم توجه ویژه‌ای نمود؛ زیرا هنگامی که مختار را مخیر نمود با هر طرف از دشمن که می‌خواهد بجنگد، مختار ثقفی جنگ با یمنی‌ها را برگزید و درگیری با ربیع و مضر را به ابراهیم، واگذار کرد. به گمان این که ابراهیم با یمنی‌ها، به جهت خویشاوندی، به صورت جدی نخواهد جنگید.^{۶۵} واقعیت این است که مختار فراموش کرده بود که شخصیتی مانند ابراهیم از روی عصبیت نمی‌جنگید بلکه، از روی مبانی فکری خویش پیکار می‌کرد.

منابع اصلی ما بر این عقیده‌اند که ابراهیم در جنگ با ربیع و مضر، برای آنها خیر خواهی کرد. با این استدلال که از پیش می‌دانست آنها توان مقابله با وی را ندارند، چند بار از آنان خواست تا جنگ را رها کنند. در پی شکست یمنی‌ها از مختار، ربیع و مضر نیز سست گردیده و فرار کردند. این جنگ نزد مورخان *وقعة السبیع* نامیده شد.^{۶۶}

پس از گذشت دو روز از فرو نشاندن شورش، بار دیگر ابراهیم در رأس سپاهی متشکل از یاران نخبه و آگاه، روز شنبه، هشتم ذی حجه‌ی سال ۶۶ هجری، از کوفه بیرون رفت.^{۶۷} طبری، بلاذری، ابن اعثم، ابن خیاط، دینوری و مسعودی آورده‌اند: ابراهیم با سپاهش در منطقه‌ای دور از موصل، در پنج فرسخی نهر کوچکی به نام خازر، اردو زد.^{۶۸} هم‌چنین طبری، ابن اعثم، بلاذری و ابن اثیر گزارش کرده‌اند که سپاه کوفه، نزدیک روستای بارشیا یا بنا بر گزارش دینوری در منطقه‌ی خازر، اردو زد.^{۶۹} سپاه شام نیز مکانی را در ساحل نهر خازر یافته در برابر سپاه کوفه اردو زد. مطلبی که توجه به آن لازم است، اختلاف گزارش‌های تاریخی، پیرامون محل وقوع پیکار و نام نهری است که جنگ در نزدیکی آن رخ داده است. مسعودی در گزارش این جنگ، آن را به نهر خازر منسوب می‌کند.^{۷۰} اما مقدسی گزارشی منفرد می‌آورد و به جای خازر، نهر زاب را نام برده است. گویا وی میان جنگی که در خازر اتفاق افتاد، با پیکار زاب - که میان سپاه عباسی به فرماندهی عبدالله بن علی و سپاه شام به فرماندهی مروان بن محمد، آخرین خلیفه‌ی اموی، رخ داد - خلط^{۷۱} کرده است.^{۷۲} بنا بر این به سبب اختلاف روایات، این سخن در حد یک فرضیه‌ی استنتاجی، باقی می‌ماند. این در حالی است که یاقوت حموی نیز در مقام توصیف منطقه‌ی خازر، سخن مورخان نخستین را تأیید می‌کند که وقوع جنگ در خازر بوده است.^{۷۳}

در این‌جا این سؤال مطرح می‌شود که، چه عواملی مانع شد که عبیدالله بن زیاد، زمانی که پسر اشتر مشغول فرونشاندن شورش اشراف کوفه بود، از فرصت استفاده نکند و به عراق هجوم نیابد؟ منابع تاریخی نیز در این‌باره کمکی به ما نمی‌کنند. هر چه بود، بیرون رفتن سریع ابراهیم از کوفه، نشانه‌ی واضحی بر تحرک سپاه شام از جهت شمال به سوی عراق است؛ همان‌گونه که طبری، بلاذری، ابن اعثم و ابن اثیر در این‌باره اشاراتی دارند.^{۷۴}

جایگاه جغرافیایی که پیکار خازر در آن رخ داد، به حق اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا ابراهیم جای بلندی را که مشرف بر سپاه شام بود برگزید و همین امر زمینه‌ی کمین و شیبخون بر دشمن را برای

وی فراهم ساخت. این یکی از عوامل پیروزی بر سپاه شام بود؛ سپاهی که در ساحل نهر خازر مستقر شده بود؛ استقرار در چنین جایی از دیدگاه کارشناسی نظامی، نادرست است؛ زیرا محاصره‌ی سپاه را برای دشمن آسان می‌کرد و به آسانی توان تحرک و جابه‌جایی را از سپاه می‌گرفت. افزون بر این، سپاه شام آمادگی و توان لازم را نداشت. از سوی دیگر، مورخان نخستین گزارش بر اساس عامل مهم دیگری که موجب فرار و شکست سپاه اموی و باعث از دست دادن روحیه آنان گردید، درگیری میان تیره‌های قیسی و یمانی و توطئه‌ها و نقشه‌هایی بود که قیسیان بر ضد سپاه شام در سر می‌پروراندند.^{۷۵} قابل ذکر است که دینوری در *اخبار الطوال*، به نقش قیسیان، در شکست سپاه شام اهمیت زیادی داده است. او می‌نویسد:

دو تن از رهبران قیسی که یکی از آنها عمیر بن حباب سلمی بود، شبانه وارد اردوگاه شدند و با او توافق کردند که هنگام وقوع جنگ، از سپاه شام جدا شوند که این جدایی موجب شکست روحیه‌ی لشکر شام می‌شد.

دینوری تأکید می‌کند که قیسیان به وعده‌ی خود با ابراهیم عمل کردند.^{۷۶}

توجه به این نکته ضروری است که دینوری بر فراوانی حضور ایرانیان در سپاه کوفه پافشاری می‌کند به طوری که آنها را عامل پیروزی سپاه کوفه می‌داند. این در حالی است که مورخان نخستین مانند: طبری، بلاذری، یعقوبی و ابن اعثم این مقدار به ایرانیان بها نمی‌دهند و نقش مهمی برای آنها قائل نیستند؛ آن چنان که دینوری در شمار آنها، به صورت قابل توجه‌ای، مبالغه کرده است.^{۷۷} شایان ذکر است که در گزارش‌های تاریخی درباره‌ی علاقه‌ی قیسیان به شکست سپاه شام، اختلاف وجود دارد. طبری گزارش می‌کند:

عمیر بن حباب خود را به ابراهیم رساند و پیش از آغاز این پیکار سرنوشت‌ساز با او دیدار و بیعت کرد و در این دیدار به ابراهیم وعده داد که با سپاه شام همکاری نکند و برای پیروزی سپاه کوفه در جنگ درنگ نخواهد کرد. او، ابراهیم را از حفر خندقی که

در سر می‌پروراند، منصرف ساخت.^{۷۸}

اما ابن اعثم روایت دیگری پیش روی ما قرار داده:

ابراهیم بافرستادن یکی از افراد برجسته‌ی خویش نزد عمیر بن حباب و دادن امان به او، توانست او را به سوی خویش جذب کند. به دنبال آن پسر حباب، شبی که فرمای آن جنگ رخ می‌داد، به همراه هزار نفر از یاران سواره نظام خویش از اردوگاه ابن زیاد بیرون آمد و به ابراهیم پیوست.

ابن اعثم نیز روایت طبری و بلاذری را درباره‌ی منصرف ساختن ابراهیم از حفر خندق و درگیر شدن با سپاه شام، و خودداری از یاری سپاه شام را که موجب تضعیف روحیه‌ی شامیان و بالا رفتن روحیه‌ی کوفیان می‌شد، تأیید می‌کند.^{۷۹} در هر حال، قیسیان علاقمند بودند که انتقام کشته شدگان خویش در مرج راهط^{۸۰} را از یمانیان بگیرند. بیش‌تر مورخان هم، پیوستن آنها به ابراهیم را آورده‌اند و فقط درباره‌ی چگونگی آن و این‌که کدام طرف نخست اقدام نمود، اختلاف دارند. در این‌جا، دینوری روایت منحصر به فردی آورده است و می‌گوید:

فرماندهی سپاه شام بر عهده‌ی حصین بن نمیر سکونی بود و عبیدالله بن زیاد و عمیر بن حباب تحت فرمان او بودند.^{۸۱}

این روایت، با اجماع روایات تاریخی نزد بیش‌تر منابع نخستین، اختلاف دارد. دو لشکر، شب را در حالی سپری کردند که بر آوردشان این بود که جنگ، فردا آغاز خواهد شد و چاره‌ای جز آن نیست. بر این اساس، ابراهیم شب را با آماده‌سازی برای این پیکار سرنوشت‌ساز، سپری کرد و چشمانش بر هم نیامد. او برای این‌که غافل‌گیر نشود، نگهبانی اردوگاه را شدت بخشید.^{۸۲} با وجود تأکید عمیر بن حباب بر حمایت از سپاه کوفه، ابراهیم به سخن او اعتماد نکرد و احتیاط لازم را برای رویارویی با سپاه شام، از قیسی و یمانی، اتخاذ نمود، تا خود را از هر خدعه و نیرنگی حفظ نماید.^{۸۳} شایان ذکر است که شمار سپاه شام از سپاه کوفه، بیش‌تر بود و این امر تأثیر

خود را بر روحیه‌ی سربازان کوفی می‌گذاشت. اگر ایستادگی قاطع ابراهیم و ترغیب سپاه کوفه بر مقاومت و پیروزی و کنار نهادن ترس و بی‌تابی نبود، این برتری شمار سپاه شام، تأثیرات منفی خود را بر روحیه‌ی کوفیان می‌گذاشت.^{۸۴}

طبری، بلاذری، ابن اعثم و دینوری بر تیزهوشی و آگاهی ابراهیم در جنگ تأکید دارند، به طوری که طبری گزارش می‌کند:

ابراهیم یکی از افراد مورد وثوق خویش را برای اطلاع از وضعیت سپاه شام و امکانات آن، اعزام کرد تا با محاسبه‌ی دقیق، امکان نبرد با آنها را فراهم سازد.^{۸۵}

افزون بر این، سپاه خویش را از جهت نظامی و روحی، پیش از طلوع فجر آماده کرد، و بر شامیان حمله برد. اقدام سریع ابراهیم سبب شد که سپاه او بر تپه‌ی بزرگی که بر سپاه شام مشرف بود، دست یابند و آنها را غافل‌گیر کنند. این حرکت نظامی از جانب پسر اشتر، نخستین پیروزی روحی برای نیروهایش بود.

هر دو لشکر، پیش از آغاز نبرد حتمی، به سبب مشکلات فردی که برای آنها پیش آمد، جنگ را متوقف کردند؛ امری که در جنگ‌های پیشین نیز سابقه داشته است. ابن اعثم می‌نویسد:

حصین بن نمیر سکونی در اثر بیماری مرد.^{۸۶}

اما طبری روایتی بر خلاف وی آورده و تأکید می‌کند:

حصین بن نمیر فرماندهی میمنه‌ی سپاه شام بود و در حالی که دو لشکر در اوج

درگیری بودند، کشته شد.^{۸۷}

ابومخنف روایت منحصر به فردی آورده:

حصین بن نمیر در جنگ اسیر شد و او را به کوفه فرستاده، به دستور مختار

کشته شد.^{۸۸}

اما منابع متقدم و متأخر این روایت را تأیید نمی‌کنند. با این‌که طبری، بلاذری، ابن اعثم و دینوری جزئیات پیکار خازر و آن‌چه در آن رخ داده است را، به تفصیل گزارش کرده‌اند، سایر مورخان در ارائه‌ی جزئیات دقیق و مطلوب، متفاوت عمل کرده‌اند. برخی به گزارش بسیار کوتاه و مختصر بسنده کرده و برخی دیگر فقط نتایج و پیامدهای آن را آورده‌اند. هر چه بود، جنگ از سپیده‌ی صبح آغاز و هنگام غروب آفتاب به پایان رسید.^{۸۹} این درگیری پیامدهای مهمی به دنبال داشت؛ زیرا به سبب آن، سلطه‌ی خلافت اموی تا مدتی از عراق و اطراف آن برچیده شد، افزون بر این فرماندهان مشهور شامی هم‌چون: عبدالله بن زیاد و حصین بن نمیر سکونی و شرحبیل بن ذی الکلاع از بین رفتند.^{۹۰}

منابع اصلی درباره‌ی سرنوشت عمیر بن حباب - از فرماندهان سپاه شام - اختلاف نظر دارند. بلاذری دو گونه روایت در این‌باره آورده است؛ روایت نخست می‌گوید:

عمیر فرار را عار دانست و همراه سپاه شام بر ضد کوفیان جنگید.

روایت دوم می‌گوید:

وی از همان آغاز نبرد جزء نخستین فراریان سپاه شام بود.^{۹۱}

اما طبری و ابن اعثم تأکید دارند که عمیر بن حباب با بهانه‌ای جنگید. از روایت این دو مورخ فهمیده می‌شود که وی پس از نبرد، از سپاه شام جدا شد؛ به این دلیل که ابراهیم، او را به ولایت کفرتوتا و طور عبدین گماشت؛ همان‌گونه که، ابن اثیر هم اشاره کرده است.^{۹۲} دینوری بیش از دیگر مورخان بر نقش عمیر بن حباب در شکست دادن سپاه شام، به سبب انتقام کشته شدگان تیره‌ی قیسی در مرج راهط، تأکید کرده است.^{۹۳} مسعودی نیز در این‌باره نظر دینوری را تأیید می‌کند.^{۹۴} قابل ذکر است که مقدسی نام شمر بن ذی‌الجوشن را در میان کشته‌شدگان سپاه شام آورده،^{۹۵} و این روایتی است که در برابر منابع تاریخی دیگر، قابل تأیید نیست؛ زیرا شمر در این نبرد شرکت نداشت.^{۹۶}

درباره‌ی تاریخ این جنگ، میان مورخان اختلاف وجود دارد. طبری، ابن قتیبه، ابن اثیر، ذهبی و ابن کثیر روز دهم محرم سال ۶۷ هجری، برابر با ۱۶ آب^{۹۷} ۶۸۶ میلادی، را زمان وقوع این حادثه می‌دانند. اما مسعودی، ابن اعثم و خلیفه بن خیاط، سال ۶۶ هجری را به عنوان تاریخ آن ذکر کرده‌اند.^{۹۸}

به دنبال پیکار خازر، ابراهیم وارد شهر موصل شد و در آن‌جا اقامت گزید و بنابر روایت طبری و ابن اعثم، کارگزاران خود را به مناطق جزیره، قرقیسیاء، حرّان، رها، سمیساط، کفرتوئا، سنجار و میافارقین اعزام کرد. به روایت یعقوبی موصل، ارمینیه و آذربایجان زیر سلطه‌ی پسر اشتر قرار گرفت و او عمّال خویش را به آن مناطق فرستاد. به نظر ما این روایت پذیرفتنی است؛ چون این سرزمین‌ها از نظر جغرافیایی در امتداد موصل قرار دارند.^{۹۹} بر این اساس برخی از روایات، به ویژه روایت دینوری،^{۱۰۰} که مناطقی را تحت سلطه‌ی پسر اشتر قرار می‌دهد، که در همان زمان تحت فرمان عبدالملک بن مروان بودند و از نظر جغرافیایی به مرکز حکومت او نزدیک‌ترند، نمی‌پذیریم. به طور طبیعی، پیروزی ابراهیم پیامدهایی را نزد عراقی‌ها به دنبال داشت. این پیروزی، حکومت مختار را در کوفه تثبیت کرد. این در حالی بود که عبدالله بن زبیر و برادرش مصعب، جدّیت و قاطعیّت مختار را با تلاش‌های ابراهیم مرتبط می‌دانستند. پس از پیکار خازر نام ابراهیم، به عنوان فرمانده‌ای مشهور، آشکار گردید و عبدالملک بن مروان و رقیب سرسخت او عبدالله بن زبیر، می‌خواستند او را به سوی خود جلب کنند.

گفتنی است که پس از این جنگ، میان ابراهیم و مختار جدایی افتاد. تمام مورخان به این حقیقت اشاره کرده‌اند که ابراهیم، از مختار جدا شد و او را در برابر سرنوشت حتمی‌اش در مقابله با یورش مصعب بن زبیر و نیروهای بصری او، تنها گذاشت. داشته‌های تاریخی ما، بسیار اندک و نا کافی است، به طوری که پژوهش‌گر تاریخ را در کشف علل این جدایی و دادن صورت روشنی از انگیزه‌های ابراهیم، در شانه‌خالی کردن از یاری مختار، با مشکل مواجه می‌سازد. این جدایی و

کناره گیری در حساس ترین لحظات زندگی مختار که با خطر یورش مصعب از بصره مواجه شده بود، به انجام رسید. شاید نخستین علتی که باعث دوری جستن ابراهیم از مختار شد، جسارت مختار در برخی بدعت‌ها و بددینی‌ها بود مانند: مسأله‌ی کرسی‌ای^{۱۰۱} که به علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) نسبت می‌داد و آن را شبیه تابوت بنی اسرائیل قرار داده بود؛ تابوتی که پرده‌داران و خادمی داشت که دور آن را می‌گرفتند و با حریر می‌پوشاندند. این رفتار مختار موجب شد تا ابراهیم هنگام دیدار با عبدالله بن زیاد، از برخی رفتارهای نابخردانه، بیزاری جسته و بگوید:

خدایا ما را به سبب رفتار نابخردان مؤاخذه نفرما، به خدایی که جانم در دست

اوست! این سنت بنی اسرائیل بود، هنگامی که رو به گوساله‌ی خویش آوردند.^{۱۰۲}

ابراهیم از فریب کاری مختار در جذب مردم به سوی خود آگاه بود. بارها به گوش پسر اشتر می‌رسید که مختار ادعای اعجاز کرده و گمان می‌کند که جبرئیل و میکائیل نزد او می‌آیند. ابراهیم می‌شنید که مختار از برخی یارانش می‌خواست که گواهی دهند فرشتگان، برای یاری او فرود آمده‌اند.^{۱۰۳} او روایات غیبی نقل می‌کرد و ادعای پیامبری داشت،^{۱۰۴} و کارهای شگفت‌انگیز انجام می‌داد؛^{۱۰۵} چنان که این کارها را در پیکار سبع^{۱۰۶} با اشراف کوفه انجام داد و در پیکار خازر اصرار داشت که سپاه کوفه به طور یقین پیروز خواهد شد.^{۱۰۷}

در این‌جا مسأله‌ی دیگری نیز رخ داد که موجب جدایی بیشتر ابراهیم و مختار گردید و آن این بود که ابراهیم بر اساس اصول، ایدئولوژی و دادخواهی رفتار می‌کرد و بر همین اساس، با مختار بیعت کرده بود؛ اما برای ابراهیم روشن شد که مختار در جهت مصلحت فردی رفتار می‌کند و ابراهیم و یارانش را برای رسیدن به منافع شخصی خود به کار گرفته است. بسیاری از محققان، شخصیت مختار را بررسی کرده و ادعاهای وی را صحیح دانسته‌اند.^{۱۰۸} برخی از آنان بر این باورند که او فردی فرصت طلب، چند چهره و تازه به دولت رسیده بود. گروهی دیگر تأکید دارند که وی انگیزه‌های صادقانه داشته است.^{۱۰۹} جالب این‌جاست که بیش‌تر مورخان، به ویژه مورخان متأخر،

اعتمادی به ادعاهای مختار ندارند و او را دروغگو و فریب کار می‌دانند. واقعیت هر چه باشد ما درباره‌ی موضع ابراهیم نسبت به مختار، با اطلاعات پراکنده‌ای در منابع اصلی روبه‌رو هستیم. ابن‌اعثم از زبان محمد بن اشعث کندی، که پس از پیکار سبع به مصعب بن زبیر پناهنده شد، گزارش کرده است:

ابراهیم بر منطقه‌ی جزیره چیره گشته و با مختار مخالفت می‌ورزد و امروز به جز دسته‌ای کوچک، هیچ سپاهی ندارد.^{۱۱۰}

بنا بر این گزارش، باید گفت که یکی از علت‌های جرأت مصعب بن زبیر در یورش به کوفه، پس از پناهنده شدن اشراف آن شهر به او، یقین او به کناره‌گیری ابراهیم از یاری مختار بود.^{۱۱۱} این مطلبی است که ابن‌اعثم به آن اشاره کرده و می‌نویسد:

مختار می‌دانست که ابراهیم از وی ضربه دیده است؛ زیرا او را رها کرده و از یارش دست برداشته است.^{۱۱۲}

بدون شک وقتی به مختار گزارش رسید که مصعب بن زبیر، به تحریک برخی کوفیان، برای حمله به کوفه آماده می‌شود، از ابراهیم درخواست یاری و مساعدت نمود. او به روشنی می‌دانست که جایگاهش، در برابر هم‌پیمانی کوفیان با مصعب، بدون حمایت ابراهیم، به مخاطره خواهد افتاد. آنچه وی از آن ترس داشت رخ داد؛ زیرا نیروهایش در پیکار مذار،^{۱۱۳} در برابر نیروهای مصعب بن زبیر، شکست خوردند و احمر بن شمیط، فرمانده‌ی مشهور مختار، در این جنگ کشته شد. علی‌رغم نامه‌نگاری مختار برای ابراهیم و یاری خواستن از او، تا وی را از شکست حتمی نجات دهد، ابراهیم سکوت اختیار کرد و هیچ واکنشی نشان نداد و مختار را در حالی که مرگ او به دست مصعب حتمی بود، به حال خود وا گذاشت. ابن‌اعثم سخن صریحی را از زبان مختار آورده که چشم به کمک ابراهیم دوخته، می‌گوید:

عجب مصیبتی است امروز، ای کاش ابراهیم در کنارم بود؛ اما او مرا رها کرد و من

چاره‌ای جز تن دادن به مرگ ندارم.^{۱۱۴}

طبری اشاره دارد که برخی یاران مختار وقتی متوجه سستی ابراهیم در حمایت از او شدند، وی را رها کرده و به مختار پیوستند؛ افزون بر این، آنان در جنگ با سپاه مصعب نیز شرکت جستند.^{۱۱۵} پس از کشته شدن مختار در کوفه، تمام عراق و توابع آن زیر سیطره‌ی زبیریان در آمد. در این هنگام، مصعب لازم دید که به ابراهیم نامه بنویسد و او را به سوی خود جذب کند. بنا بر روایت ابن‌اعثم، مصعب ابتدا به پسر مالک اشتر، نامه نوشت. او متن نامه را آورده که در آن از کشته شدن مختار یاد کرده و ابراهیم را، ضمن دادن امان، به بیعت با خویش دعوت می‌کند. در صورت پاسخ مثبت به دعوت مصعب، سرزمین جزیره و آنچه از سرزمین مغرب، که با شمشیر بر آن دست یافته است، تا زمانی که آل زبیر حکومت دارند، در اختیار ابراهیم باشد.^{۱۱۶} بلاذری نیز روایت کرده است که مصعب بن زبیر با ابراهیم مکاتبه کرد. روایت طبری و بلاذری با آنچه ابن‌اعثم نقل کرده، تفاوتی در مضمون ندارد، گر چه در برخی الفاظ با هم مختلف‌اند.^{۱۱۷} دینوری روایتی مخالف با آنچه مورخان یاد شده گزارش کرده‌اند، آورده است؛ او می‌نویسد:

این ابراهیم بود که پس از اطمینان از شکست و کشته شدن مختار، به مصعب نامه

نوشت و از او امان خواست.^{۱۱۸}

به نظر ما، روایت دینوری پذیرفتنی نیست؛ زیرا ابراهیم مجبور به نوشتن نامه به مصعب و درخواست امان از وی نبود، چون در موضع ضعیفی قرار نداشت و عبدالملک بن مروان، خلیفه‌ی اموی، دوست داشت فرماندهی هم‌چون ابراهیم را به سوی خود جلب کند. او تلاش خود را به کار گرفت، اما در برابر اصول‌گرایی ابراهیم شکست خورد.

از سوی دیگر درمی‌یابیم که عبدالملک دنبال فرصت بود تا اوضاع عراق با کشته شدن مختار، آشفته و بحرانی گردد. از این‌رو به ابراهیم، نامه نوشت. متن نامه‌ی او چنان‌که مورخان نخستین آورده‌اند، در سبک نگارش، از آغاز تا پایان همانند نامه‌ی مصعب بن زبیر است. خلیفه‌ی اموی بر

شایستگی آل مروان در حکومت، تأکید دارد و پسر مالک اشتر را به فرمان‌برداری از خود دعوت می‌کند. او پیشاپیش ابراهیم را تطمیع کرده که در صورت پذیرش، عبدالملک تمام سرزمین مشرق و هر جا که او بر آن سلطه دارد، تا زمانی که آل مروان حکومت دارند، در اختیار ابراهیم باشد.^{۱۱۹}

ابراهیم نظر یاران و سربازان خویش را، در برابر این تحولات، جویا شد؛ زیرا این مسأله شخصی نبود، بلکه برای همه‌ی آنها اهمیت داشت. او نامه‌ی مصعب و عبدالملک و پیشنهادهای آنان را به یارانش نشان داد. اطرافیان او بر یک رأی هم داستان نبودند؛ گروهی پیشنهاد پیوستن به عبدالملک را داشتند و گروهی، خواستار پیوستن به مصعب بودند.^{۱۲۰} ابراهیم توانست موضع قاطع خویش را با اعلان نظر روشن، نشان دهد. او تصمیم گرفت که به مصعب بن زبیر بپیوندد، با این استدلال که شهر و عشیره‌اش در عراقند و تمام زندگی او در آنجا سپری شده و نمی‌تواند به آسانی تمام این ارزش‌ها را فراموش کرده، به عنوان پیشتیبان عبدالملک بن مروان، به او بپیوندد. از سوی دیگر، پیوستن به شامیان را جایز نمی‌دانست، چون در پیکار خازر آنان را آزرده و بر جان خود امنیت نداشت.^{۱۲۱} شاید پاسخ او به یارانش، دیدگاه وی را در این موضوع، روشن سازد. او خطاب به آنها گفت: قبیله‌ای در شام نیست مگر این‌که من با آن درگیر شده و مردانشان را در جنگ با عبدالله بن زیاد کشته‌ام. بنابراین با کسی که سرزمینی به جز سرزمین من و طایفه‌ای به جز طایفه‌ی من برگزیند، همراه نخواهم بود و پیوستن به عراق را بیش‌تر دوست داشته و با آن خو گرفته‌ام.^{۱۲۲} از این نقطه نظر، ابراهیم پسر اشتر، طرفی را برگزید که با مواضع پیشین او متناقض نبوده و او را در کشمکش، با اصول و سیره‌ی قبلی قرار ندهد. از این‌رو، به کوفه رفت و با مصعب بن زبیر بیعت کرد. مصعب او را نزدیک خود نشانده و به او خلعت بخشید و دستور داد هدایای نفیسی به او بدهند و وی را به منزلش روانه کرد. مصعب، گزارش این مسأله را به برادرش عبدالله بن زبیر نوشت، او بسیار خوشحال گردید.^{۱۲۳}

با پیوستن ابراهیم به مصعب، قدرت زبیریان در عراق افزایش یافت و دولت عربی به صورت زیر

تقسیم گردید: موصل، جزیره، عراق، حجاز، یمن، ارمینیه و آذربایجان در قلمرو ابن زبیر، و شام، مصر و مغرب نیز در تصرف عبدالملک بن مروان قرار گرفت.^{۱۲۴}

ابراهیم جزء نزدیکان و افراد برجسته‌ی مصعب بن زبیر و از کسانی بود که در اداره‌ی عراق به او اعتماد می‌شد. منابع نخستین ما می‌گویند: هنگامی که مصعب بن زبیر درگیر خاموش کردن فتنه‌ی زبیریان و مروانیان در بصره بود، ابراهیم را والی کوفه قرار داد.^{۱۲۵} همچنین کوفیان در امور مهم، ابراهیم را به عنوان واسطه‌ی نزد مصعب، برمی‌گزیدند؛ چنان که مسأله‌ی زندانی شدن عبیدالله بن حز، اتفاق افتاد و مصعب پس از آن که نقطه نظر ابراهیم را فهمید، با درخواست وی موافقت کرد.^{۱۲۶} در این‌که آیا ابراهیم پس از بیعت با مصعب، والی موصل باقی ماند یا نه؟ خبر دقیقی وجود ندارد و گزارش‌های تاریخی در این‌باره، اختلاف دارند. بنابر روایت بلاذری، مصعب، ابراهیم را از ولایت موصل عزل و مهلب بن ابی‌صفره را جانشین او کرد. بنابر روایت دیگری مصعب، ابراهیم را بر ولایت موصل گماشت و مهلب را که با وضعیت خوارج آشنا تر بود، به جنگ آنان فرستاد.^{۱۲۷} این در حالی است که طبری می‌نویسد:

هنگامی که عبدالملک بن مروان در سال ۷۱ هجری راهی بیکار با مصعب شد، پسر

اشتر، والی موصل و جزیره بود.

این نشان می‌دهد که ابراهیم به موصل بازگشته و به عنوان والی آن منطقه، ابقاء شده است.^{۱۲۸} وضعیت دولت عربی که به دو منطقه‌ی مستقل تجزیه شده بود، برای شخص دوراندیشی مثل عبدالملک بن مروان، خوشایند نبود. تمام منابع متقدم و متأخر اتفاق نظر دارند که عبدالملک همه‌ی یاران و افراد مورد اعتماد خویش را گرد آورد و نظر آنها را درباره‌ی این وضعیت دولت عربی، جویا شد. همه عزم خود را جزم کردند که مسأله را به صورت نظامی پایان دهند؛ چه به سود امویان باشد و چه به سود زبیریان. از این‌رو، عبدالملک سپاه نیرومندی را تدارک دید و به عراق یورش برد تا ابتدا به مصعب بن زبیر حمله کند و سپس در مکه به برادرش عبدالله.^{۱۲۹} این تدابیر از چشم و گوش

مصعب، پنهان نبود. از این رو، بار دیگر برای رویارویی با عبدالملک آماده گشت و از کوفه بیرون رفت و در ده فرسخی آن اردو زد تا مردم در آنجا به او ببینند و عبدالملک را شکست دهند.^{۱۳۰}

در این جا مسأله‌ای پدید می‌آید که افرادِ پیش از مصعب بن زبیر نیز با آن مواجه بودند و آن سستی عراقیان و شانه خالی کردن آنها از جنگ بود. مورخان نخستین، علل مستقیم و توجیه‌های لازم این کناره‌گیری را به ما ارائه نداده و فقط به اشاره‌های پراکنده‌ای بسنده می‌کنند. در عین حال، بر پژوهنده است که این اشارات پراکنده را گرد آورد به اندیشه‌ی روشنی دست یابد. شایان توجه است که یکی از علّت‌های اصلی، که مورخان بر آن تأکید دارند، روشی است که عبدالملک اموی به کار گرفت تا با تطمیع افراد و خریدن آنها و وعده‌ی مال و منصب، شخصیت‌ها را به خود جذب کند. البته علّت‌های فرعی هم وجود داشت: از جمله خستگی مردم عراق از جنگ، و وضعیت بحرانی زده‌ی سیاسی‌ای که شهر آنها را فرا گرفته بود، و آنان خواهان عافیت و ثبات جامعه بودند. افزون بر این، مردم عراق از سیاست خونین مصعب بن زبیر در برابر یارانِ مختار و فتنه‌ی زبیریان و مروانیان در بصره، ناخشنود بودند. آنان همگی به این نتیجه رسیدند که مصعب را در برابر سرنوش قطع‌اش به حال خود رها کنند؛ به جز ابراهیم که به او وفادار ماند و قربانی دیدگاه تنگ‌نظرانه‌ی او گردید. البته شایان ذکر است که یکی از یارانِ مختار هم در کشتن مصعب، مشارکت جست در حالی که شعار می‌داد: یا لثارات المختار،^{۱۳۱} که نشان می‌دهد کُنده‌ی سوزان انتقام، خاموش نشده و مصعب بدون توجیه لازم برای خود، دشمنانی آفریده بود.

در هر حال، عبدالملک همان سیاستِ معاویه را پیش گرفت و با اشراف عراق، به ویژه اشراف کوفه، مکاتبه کرد و به آنها وعده‌ی ریاست و ثروت داد. در صدر کسانی که به آنها نامه نوشت، ابراهیم پسر اشتر بود. او پس از دریافت نامه، آن را نزد مصعب برد و او نامه را گشود. عبدالملک، خطاب به ابراهیم چنین نوشته بود:

من می‌دانم که تو از ترس سرزنش دیگران، فرمان‌برداری از من را رها کرده‌ای؛

خود و افراد تحت فرمانت به سوی من بیا که منطقه‌ی فرات و آنچه با آب آن سیراب می‌شود، در اختیار توست. والسلام.^{۱۳۲}

پژوهنده‌ی تحولات سال ۷۲ هجری، در برابر غفلت و بی‌توجهی مصعب بن زبیر، نسبت به آنچه برای علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) و فرزندانش و مختار ثقفی با مردم عراق، به ویژه کوفیان رخ داد، شگفت زده می‌شود. مصعب در دو مورد سهل‌انگاری کرد؛ یکی در مواجهه با نامه‌ی عبدالملک به اشراف کوفه و دیگری اعزام مهلب بن ابی‌صفره به جنگ با خوارج از ارقه، در حالی که پیشنهاد مهلب این بود که کنار او بماند و نیروهای وی را در نبرد با عبدالملک، تقویت کند.^{۱۳۳} مصعب مأموریت ضربه زدن به عبدالملک را نادیده گرفت، در حالی که می‌توانست کسانی را که عبدالملک به آنها نامه نوشته بود، گردن بزند یا حداقل آنها را تا روشن شدن موضعیشان زندانی کند. اما مصعب، پیشنهاد ابراهیم را رها کرد و اشراف کوفه را به حال خود وا گذاشت تا هر چه می‌خواستند، انجام دهند. ابراهیم در برابر خیره‌سری مصعب، از وی خواست در هنگام نبرد، اشراف کوفه را به یاری او اعزام نکند.^{۱۳۴}

عبدالملک با سپاه پرشمار خویش در مسکن اردو زد. اشراف کوفه نیز از تاریکی شب استفاده کرده و به اردوگاه او پیوستند و علاوه بر نیروی موجود سپاه شام، به شمار آن بر ضد مصعب افزودند. مصعب پس از، از دست دادن فرصت، به ابلهانه بودن نظر خود پی برد. از سوی دیگر تیره‌ی ربیعیه نیز موضع بی‌طرفانه‌ی خود را کنار نهاده و با عبدالملک همراه شدند؛ در نتیجه مصعب نومید گردید.^{۱۳۵} دو سپاه در حالی با هم روبه‌رو شدند، که ابراهیم در خط مقدم سپاه مصعب، قرار داشت؛ او به گونه‌ای جنگید که تا کنون کسی مانند آن را ندیده بود.^{۱۳۶} پسر اشتر با مقاومتی که از خود نشان داد توانست، سپاه شام را به عقب براند. نبرد وی نزدیک بود که ماجرا را به سود سپاه عراق خاتمه دهد؛ اما مصعب، عتاب بن ورقاء را که به عبدالملک نامه نوشته بود، به یاری ابراهیم فرستاد و او با فریب و نیرنگ، ابراهیم را تنها در میان میدان رها کرد. در نتیجه جنگ‌جویان اموی دور او حلقه زدند و

سرش را از بدن جدا نمودند و آن را نزد عبدالملک فرستادند. او این را نخستین نشانه‌ی پیروزی به شمار آورد. مصعب به همراه پسرش عیسی و شمار اندکی از یارانش تنها ماندند. او از فرماندهان کوفی مانند: قطن بن عبدالله حارثی، حجار بن ابجر و محمد بن عبدالرحمن بن سعید خواست که برای نبرد با شامیان پیش‌روی کنند، اما آنها حرکتی نکردند. خیانت آنان نسبت به مصعب و درستی رأی ابراهیم آشکار گردید. در این هنگام بود که مصعب می‌گفت: کجاست ابراهیم! امروز دیگر او در کنار من نیست.^{۱۳۷} او در این جنگ به استقبال مرگ رفت و امان‌نامه‌ی عبدالملک به او و پسرش را نپذیرفت. مصعب جنگید تا کشته شد و سر او را برای عبدالملک بردند، خلیفه‌ای که توانست عراق و توابع آن را ضمیمه‌ی دولت خویش سازد.

مورخان درباره‌ی تاریخ کشته شدن ابراهیم در دیر جاثلیق اختلاف دارند. در حالی که طبری سال ۷۱ هجری را زمان کشته شدن او دانسته،^{۱۳۸} ابن عساکر، ابن سعد، مسعودی، دینوری و دائرة المعارف اسلامی، سال ۷۲ هجری را نوشته‌اند.^{۱۳۹} این تاریخ به نظر ما منطقی‌تر می‌آید؛ زیرا با حوادث بعدی، به ویژه با روند محاصره‌ی عبدالله بن زبیر و کشته شدن او سازگارتر است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. این نوشتار ترجمه‌ی مقاله‌ای است با عنوان «دور ابراهیم بن مالک الاشر بن نخعی فی احدث العراق السياسية ابان الحكم الاموی، ۶۶ - ۷۲ هجری» تألیف دکتر خلیل شاکر حسین که در نشریه‌ی المؤرخ العربی، شماره‌ی ۲۷، سال ۱۴۰۶ هجری سال دوازدهم، در بغداد منتشر شده است.
۲. دائرة المعارف الاسلامیة، ماده‌ی ابراهیم، ص ۱۰۱۱ به زبان فرانسوی؛ عبدالامیر دیکسون، بررسی سیاسی خلافت اموی، ص ۱۷۰؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۹ به بعد.
۳. در منابع نخستین به حضور ابراهیم در پیکار صفین و گرفتن پرچم به دستور پدرش مالک، تصریح شده است. نصر بن مزاحم منقری، پیکار صفین، ص ۶۰۳. (مترجم)
۴. نباید میان ابراهیم نخعی، پسر مالک اشتر با ابراهیم نخعی، محدث مشهوری که در خدمت آل مروان بود و نام پدرش یزید بن اسود است، به سبب تشابه اسمی خلط نمود. درباره‌ی ابراهیم نخعی محدث، ر.ک: ابن قتیبہ، المعارف، ص ۴۶۳؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۲۷۹. (مترجم).
۵. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۵۷.
۶. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۳۷. یاقوت حموی می‌نویسد: خازر، نهر میان اربل و موصل را گویند و آن جایی است که در زمان مختار، بین عبیدالله بن زیاد و ابراهیم بن مالک اشتر نخعی نبردی درگرفت و عبیدالله فاسق در سال ۶۶ هجری کشته شد. (مترجم)
۷. ابن اعثم کوفی، کتاب الفتوح، ج ۶، ص ۱۷۵؛ ابن عبدربه اندلسی، عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۷۷.
۸. طبری، همان، ج ۶، ص ۱۶؛ ابن اعثم، همان، ج ۶، ص ۹۶؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۶، ص ۳۸۵؛ ابن اثیر، همان، ج ۴، ص ۵۵.
۹. طبری، همان، ج ۶، ص ۱۵؛ ابن اعثم، همان؛ بلاذری، همان.
۱۰. طبری، همان، ص ۱۶؛ ابن اعثم، همان، ص ۹۶ - ۹۷؛ بلاذری، همان، ص ۳۸۶.
۱۱. طبری، همان؛ بلاذری، همان؛ ابن اعثم، همان؛ ابن اثیر، همان، ص ۵۸.

۱۲. طبری، همان، ص ۱۷؛ بلاذری، همان، ص ۳۸۶؛ ابن اثیر، همان. گفتنی است که در نامه‌ی قبلی محمد حنفیه وصف مهدی نبود و همین امر موجب شد که ابراهیم در اصالت نامه‌ی دوم تردید کند. (مترجم)
۱۳. طبری، همان؛ ابن اثیر، همان.
۱۴. طبری، همان؛ ابن اثیر، همان.
۱۵. طبری، همان؛ بلاذری، همان، ص ۳۸۶؛ ابن اثیر، همان.
۱۶. ابن اثیر، همان.
۱۷. ابوحنفیه دینوری، *الاحبار الطوال*، ص ۴۲۷.
۱۸. همان.
۱۹. ابن اعثم، همان، ص ۹۸.
۲۰. همان.
۲۱. طبری، همان، ص ۱۷؛ ابن اثیر، همان، ص ۲۱۶.
۲۲. طبری، همان.
۲۳. ابوالعباس المبرد، *الکامل فی اللغة والادب*، ج ۳، ص ۹۰.
۲۴. عبدالامیر دیکسون، همان، ص ۷۵.
۲۵. یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۲۵۸؛ طبری، همان، ص ۱۴.
۲۶. طبری، همان، ص ۱۸؛ ابن اعثم، همان، ص ۹۸؛ بلاذری، همان، ص ۳۸۶؛ ابن اثیر، همان، ص ۵۸.
۲۷. طبری، همان، ص ۱۹؛ ابن اعثم، همان، ص ۹۹؛ بلاذری، همان، ص ۳۸۶؛ ابن اثیر، همان، ص ۵۸.
۲۸. ابن اعثم، همان، ص ۱۰۰؛ طبری، همان، ص ۱۸ - ۱۹؛ بلاذری، همان، ص ۳۸۹؛ ابن اثیر، همان، ص ۵۸ - ۵۹.
۲۹. سبیع، محله‌ای است که حجاج بن یوسف ثقفی در آن‌جا سکنی گزید. *معجم البلدان*، ج ۳، ص ۱۸۷.

۳۰. طبری، همان، ج ۶، ص ۱۸. در کتاب طبری به جای بنشر، کلمه‌ی بشر آمده است؛ به نظر می‌رسد بشر درست است و بنشر در متن مقاله، اشتباه تایپی است. (مترجم)
۳۱. طبری، همان، ص ۱۹؛ ابن اعثم، همان، ص ۱۰۱؛ بلاذری، همان، ص ۳۸۹ به بعد؛ ابن اثیر، همان، ص ۵۷.
۳۲. ابن اعثم، همان، ص ۱۰۱؛ طبری، همان، ص ۱۹؛ ابن اثیر، همان، ص ۵۷، با تغییرات انداکی در عبارات وارده در نوشته‌ی ابن اثیر؛ بلاذری، همان، ص ۳۸۹.
۳۳. طبری، همان، ص ۲۰؛ ابن اعثم، همان، ص ۱۰۲؛ بلاذری، همان، ص ۳۸۹؛ ابن اثیر، همان، ص ۵۷.
۳۴. طبری، همان، ص ۲۰؛ بلاذری، همان، ص ۳۸۹؛ ابن اثیر، همان، ص ۵۸.
۳۵. طبری، همان، ص ۲۰؛ بلاذری، همان، ص ۳۸۹.
۳۶. ابن اعثم، همان، ص ۱۰۱.
۳۷. دینوری، همان، ص ۴۲۷.
۳۸. طبری، همان، ص ۲۰؛ بلاذری، همان، ص ۳۹۰؛ ابن اثیر، همان، ص ۵۸.
۳۹. ابن اعثم، همان، ص ۱۰۲.
۴۰. همان؛ طبری، همان، ص ۲۰؛ بلاذری، همان، ص ۳۹۰؛ ابن اثیر، همان، ص ۵۸.
۴۱. عبدالامیر دیکسون، همان، ص ۷۳.
۴۲. طبری، همان، ص ۲۱؛ ابن اعثم، همان، ص ۱۰۳؛ بلاذری، همان، ص ۳۹۰؛ ابن اثیر، همان، ص ۵۸.
۴۳. طبری، همان، ص ۲۱؛ ابن اثیر، همان، ص ۵۸.
۴۴. طبری، همان، ص ۲۱ و ۲۲؛ ابن اعثم، همان، ص ۱۰۳؛ بلاذری، همان، ص ۳۹۱؛ ابن اثیر، همان، ص ۵۸ و ۵۹.
۴۵. طبری، همان، ص ۲۲؛ ابن اعثم، همان، ص ۱۰۴؛ ابن اثیر، همان، ص ۵۹.
۴۶. همان.
۴۷. ابن اعثم، همان، ص ۱۰۴.

۴۸. طبری، همان، ص ۲۲؛ ابن اثیر، همان، ص ۵۹؛ ابن اعثم، همان، ص ۱۰۵.
۴۹. ابن اعثم، همان، ص ۱۰۵؛ طبری، همان، ص ۲۳. با اندکی تفاوت در شمار نیروهای والی کوفه.
۵۰. طبری، همان، ص ۲۲ و ۲۳؛ بلاذری، همان، ص ۳۹۱ و ۳۹۲.
۵۱. چون بخش زیادی از نیروهای مختار را موالی ایرانی تازه مسلمان، تشکیل می‌دادند؛ واژه دیلم، کنایه از کافر دانستن آنها دارد تا احساسات عرب‌ها را بر ضد آنان برانگیزند. (مترجم)
۵۲. طبری، همان، ص ۲۴؛ ابن اعثم، همان، ص ۱۰۷.
۵۳. طبری، همان، ص ۲۶ و ۲۷؛ ابن اعثم، همان، ص ۱۰۷.
۵۴. برای آگاهی از جزئیات دقیق این واقعه، ر.ک: ابن اعثم، همان، ۱۱۰ و ۱۱۱؛ ابن اثیر، همان، ص ۶۳ به بعد.
۵۵. طبری، همان، ص ۲۹ - ۳۲؛ دینوری، همان، ص ۴۲۹؛ ابن اعثم، همان، ص ۱۱۲؛ ابن اثیر، همان، ص ۶۸.
۵۶. ابن اعثم، همان، ص ۱۱۶؛ بلاذری، همان، ص ۳۹۳؛ ابن اثیر، همان، ص ۷۰.
۵۷. طبری، همان، ص ۳۴؛ ابن اعثم، همان، ص ۱۳۹؛ بلاذری، همان، ص ۳۹۵؛ دینوری، همان، ص ۴۲۹.
۵۸. طبری، همان، ص ۳۸ - ۴۰؛ ابن اعثم، همان، ص ۱۳۹ - ۱۴۳؛ بلاذری، همان، ص ۳۹۵؛ ابن اثیر، همان، ص ۷۲.
۵۹. طبری، همان، ص ۴۰ و ۴۱.
۶۰. ابن اعثم، همان، ص ۱۴۸؛ بلاذری، همان، ص ۳۹۶.
۶۱. دینوری، اسامی قبایل شورشی را آورده است. دینوری، همان، ص ۴۳۷ و ۴۳۸. (مترجم)
۶۲. ابن اعثم، همان، ص ۱۴۹؛ طبری، همان، ص ۴۶؛ ابن اثیر، همان، ص ۷۵.
۶۳. طبری، همان، ص ۴۷؛ ابن اعثم، همان، ص ۱۴۹؛ بلاذری، همان، ص ۳۹۷؛ ابن اثیر، همان، ص ۷۵.
۶۴. همان.

۶۵. جزییات این واقعه در کتاب طبری، ص ۴۸ به بعد موجود می باشد. ابن اعثم، همان، ص ۱۵۰؛ بلاذری، همان، ص ۳۹۷؛ ابن اثیر، همان، ص ۷۴ به بعد.
۶۶. ابن اثیر، همان، ص ۸۲.
۶۷. طبری، همان، ج ۶، ص ۸۱؛ ابن اعثم، همان، ج ۶، ص ۱۵۹؛ بلاذری، همان، ج ۶، ص ۴۲۳؛ ابن اثیر، همان، ج ۴، ص ۸۲.
۶۸. طبری، همان، ص ۸۶؛ ابن اعثم، همان، ص ۱۷۳؛ دینوری، همان، ص ۴۳۲ و ۴۳۳؛ مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج ۳، ص ۹۷؛ ابن خیاط، همان، ص ۱۶۴؛ بلاذری، همان، ص ۴۲۳.
۶۹. طبری، همان، ص ۸۶؛ ابن اعثم، همان، ص ۱۷۳؛ ابن اثیر، همان، ص ۸۷؛ دینوری، همان، ص ۴۳۳.
۷۰. مسعودی، همان، ج ۳، ص ۹۷. مسعودی در کتاب دیگری منطقه‌ی درگیری را زاب، در سرزمین موصل، گزارش کرده است. مسعودی، *التنبیه و الاشراف*، ص ۲۷۰. (مترجم)
۷۱. گویا خلطی صورت نگرفته است؛ زیرا یاقوت در معرفی منطقه‌ی خازر می نویسد: و هو نهر بین اربل و الموصل ثم بین الزاب الاعلی و الموصل. یاقوت حموی، *معجم البلدان*، ج ۲، ص ۳۳۷. بنابراین هر کدام از خازر یا زاب را نام ببریم محل وقوع جنگ به شمار می روند. (مترجم)
۷۲. مقدسی، *البدء و التاريخ*، ج ۲، ص ۲۲. گفتنی است که در *دائرة المعارف الاسلامیه*، ص ۱۰۱۲ در ماده‌ی ابراهیم، وقوع جنگ را در خازر ذکر می کند؛ اما سپس دچار اشتباه بزرگی شده و می نویسد: بالقرب من المدائن بدون تعیین این که کدام مدائن مراد است.
۷۳. یاقوت حموی، همان، ج ۲، ص ۳۳۷.
۷۴. طبری، همان، ص ۸۶؛ ابن اعثم، همان، ص ۱۷۳؛ بلاذری، همان، ص ۴۲۱؛ ابن اثیر، همان، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.
۷۵. طبری، همان، ص ۸۶؛ ابن اعثم، همان، ص ۱۷۴؛ دینوری، همان، ص ۴۳۲؛ ابن اثیر، همان، ص ۲۶۱.

۷۶. دینوری، همان، ص ۴۳۲.
۷۷. دینوری می‌نویسد: عمیر بن حباب به ابراهیم گفت: هنگامی که وارد اردوگاه تو شدم غم مرا فرا گرفت؛ زیرا تا خود را به تو رساندم هیچ کسی را ندیدم که به زبان عربی سخن بگوید (همه ایرانی بودند) دینوری، همان، ص ۴۳۲. (مترجم)
۷۸. طبری، همان، ص ۸۶.
۷۹. ابن اعثم، همان، ص ۱۷۵.
۸۰. مرج راهط منطقه‌ای نزدیک دمشق است که در سال ۶۴ یا ۶۵ هجری، جنگی میان قیسیان و یمنیان اتفاق افتاد. در این جنگ، ضحاک بن قیس فهری که مخالف مروانیان بود، کشته شد و مروان به قدرت رسید. در این باره ر.ک: *معجم البلدان*، ج ۳، ص ۲۱؛ محمد سهیل طقوش، *دولت امویان*، ص ۷۲ و ۷۳. (مترجم)
۸۱. دینوری، همان، ص ۴۳۱ و ۴۳۳.
۸۲. طبری، همان، ص ۸۷؛ ابن اعثم، همان، ۱۷۵؛ بلاذری، همان، ص ۴۲۴؛ ابن اثیر، همان، ص ۱۰۲.
۸۳. همان.
۸۴. شمار سپاه شام ۶۰۰۰۰ یا ۸۰۰۰۰ نفر، در برابر سپاه ۱۲۰۰۰ نفری یا اندکی بیش تر سپاه کوفه، تخمین زده شده است. همان.
۸۵. همان.
۸۶. ابن اعثم، همان، ص ۱۷۸.
۸۷. طبری، همان، ص ۹۰؛ دینوری، همان، ص ۲۹۵؛ بلاذری، همان، ص ۴۲۴.
۸۸. سید محسن امین عاملی، *أصدق الاخبار فی الأخذ بالثأر*، ص ۱۰۹.
۸۹. ابن اعثم، همان، ص ۱۸۱؛ طبری، همان، ص ۹۰؛ دینوری، همان، ص ۴۳۳؛ مقدسی، همان، ص ۲۱؛ بلاذری، همان، ص ۴۲۴؛ *دائرة المعارف الاسلامیة*، ص ۱۰۱۱.
۹۰. همان؛ یعقوبی، همان، ص ۲۵۹.
۹۱. بلاذری، همان، ص ۴۲۵.

۹۲. طبری، همان، ص ۹۰؛ ابن اعثم، همان، ص ۱۸۱؛ ابن اثیر، همان، ص ۱۰۵.
۹۳. دینوری، همان، ص ۴۳۲ و ۴۳۳. دینوری افزون بر نقش انتقام‌جویانه‌ی عمیر، بر انتصاب او از سوی ابراهیم، بر ولایت کفرتوثا تصریح کرده است. دینوری، همان، ص ۴۳۴. (مترجم)
۹۴. مسعودی، **مروج الذهب و معادن الجواهر**، ج ۳، ص ۹۸.
۹۵. مقدسی، همان، ج ۲، ص ۲۱.
۹۶. به روایت دینوری، شمر جزء کسانی بود که از ترس مختار فراری بودند و پس از پیکار خازر، به دست احمر بن شمیط دستگیر و کشته شد و سر او را برای مختار و به دستور وی برای محمد بن حنفیه به مدینه فرستادند. دینوری، همان، ص ۴۳۸ و ۴۴۴ - ۴۴۵. طبری کشته شدن شمر را پیش از پیکار خازر، نقل کرده است. طبری، همان، ج ۶، ص ۵۳. (مترجم)
۹۷. آب از ماه‌های تقویم اسکندرانی، منسوب به اسکندر مقدونی است که به آن «تقویم سریانی» و «تقویم سلوکی» نیز گفته‌اند. این تقویم در برخی کشورهای خاورمیانه از جمله در ترکیه و سوریه، تقویم رسمی و ملی به شمار می‌آید. دوازده ماه این تقویم، بنابر شعری که در نصاب الصبیان آمده است؛ عبارت‌اند از:
- دو تشرین و دو کانون و پس آنکه شباط، آذار و نیسان و ایار است
حزیران و تموز و آب و ایلول نگه دارش که از من یادگار است.
- ابوالفضل نبئی، **گاهشماری در تاریخ**، ص ۶۳ - ۶۶. (مترجم)
۹۸. خلیفه بن خیاط، همان، ص ۱۶۴.
۹۹. ابن اعثم، همان، ص ۱۸۲؛ دینوری، همان، ص ۴۳۴؛ یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۲۵۹.
۱۰۰. دینوری، همان، ص ۴۳۴.
۱۰۱. طبری، همان، ج ۶، ص ۸۵. گفتنی است، طبری پس از نقل چند روایت درباره‌ی کرسی، که برخی مدعی بودند کرسی‌ای است که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در مسجد کوفه بر آن می‌نشست و میان مردم داوری می‌کرد، در پایان می‌نویسد: این ادعاها، کار عبدالله بن عوف بود که به مختار نسبت می‌داد؛ اما مختار از او بی‌زاری می‌جست. (مترجم)
۱۰۲. بلاذری، همان، ص ۴۱۶ به بعد؛ طبری، همان، ص ۸۲ - ۸۵؛ ابن اثیر، همان، ص ۹۷ - ۹۸.

۱۰۳. بسیاری از علمای شیعه، این اتهامات را ساخته‌ی دشمنان مختار - از زبیریان و امویان که از او ضربه خوردند - دانسته‌اند، که پس از مرگش به وی نسبت داده‌اند. محققان معاصر بر این باورند که فرقه‌ی کیسانیه نیز پس از وفات مختار پدید آمده است. در این باره ر.ک: سیدابوالقاسم خوئی، *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۹، ص ۱۰۵ - ۱۱۰؛ علامه امینی، *الغدیر*، ج ۲، ص ۳۴۳؛ آقا بزرگ تهرانی، *الذریعه*، ج ۱۲، ص ۱۳۵. برای آگاهی بیش‌تر درباره‌ی مختار ر.ک: سید ابوفاضل رضوی اردکانی، *ماهیت قیام مختار بن ابی‌عبید ثقفی*، ص ۱۰۹ - ۱۵۹؛ سید جعفر شهیدی، *تاریخ تحلیلی اسلام*، ص ۹۳ - ۹۵. (مترجم)
۱۰۴. هاجسن، یکی از مستشرقان، معتقد است بیش‌تر این ادعاها پس از مرگ مختار به او نسبت داده شده است. رسول جعفریان، *تاریخ خلفا*، ص ۵۳۱ و ۵۳۲ به نقل از Hadgson, How did the early shia Become sectarian, P.3. (مترجم)
۱۰۵. مقدسی، همان، ص ۲۲؛ بلاذری، همان، ص ۴۲۵؛ ابن قتیبه، *المعارف*، ص ۴۰۱.
۱۰۶. پیکار سبیع، درگیری مختار با شورشیان کوفه است که با همکاری ابراهیم پسر اشتر سرکوب شد. طبری، همان، ج ۶، ص ۴۵ - ۵۰؛ یاقوت حموی، همان، ج ۲، ص ۹۹. (مترجم)
۱۰۷. طبری، همان، ص ۸۵؛ بلاذری، همان، ص ۳۹۹ و ۴۲۰.
۱۰۸. عبدالامیر دیکسون، همان، ص ۵۴ به بعد.
۱۰۹. فاروق عمر فوزی، *التاریخ الاسلامی و فکر القرن العشرين*، فصل مربوط به حرکت مختار.
۱۱۰. ابن اعثم، همان، ص ۱۸۵.
۱۱۱. *دائرة المعارف الاسلامیه*، ماده‌ی ابراهیم، ص ۱۰۱۲. (فرانسوی)
۱۱۲. ابن اعثم، همان، ص ۱۸۷.
۱۱۳. یاقوت حموی، همان، ج ۵، ص ۸۸. مذار، منطقه‌ای است در میسان که بین واسط و بصره قرار دارد و درگیری مصعب بن زبیر، که منجر به کشته شدن احمر بن شمیط شد، در این مکان رخ داد. (مترجم)
۱۱۴. ابن اعثم، همان، ص ۱۹۰.
۱۱۵. طبری، همان، ص ۹۵.

۱۱۶. طبری، همان، ص ۱۱۱.
۱۱۷. بلاذری، همان، ص ۳۴۱؛ ابن اعثم، همان، ص ۱۹۰.
۱۱۸. دینوری، همان، ص ۴۵۰.
۱۱۹. ابن اعثم، همان، ص ۲۰۱؛ طبری، همان، ص ۱۱۱.
۱۲۰. طبری، همان، ص ۱۱۱.
۱۲۱. همان، ص ۱۱۲.
۱۲۲. ابن اعثم، همان، ص ۲۰۱.
۱۲۳. همان، ص ۲۰۲.
۱۲۴. همان.
۱۲۵. همان، ص ۲۵۶.
۱۲۶. همان، ص ۲۲۰.
۱۲۷. بلاذری، همان، ص ۳۳۲.
۱۲۸. طبری، همان، ص ۱۱۴.
۱۲۹. ابن اعثم، همان، ص ۲۶۳.
۱۳۰. همان.
۱۳۱. طبری، همان، ج ۶، ص ۱۵۹؛ زبیر بن بکار، الأخبار الموفقیات، ص ۵۳۱؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۴۵.
۱۳۲. زبیر بن بکار، همان، ص ۵۲۸.
۱۳۳. ابن اثیر، همان، ص ۱۰۴ - ۱۰۷.
۱۳۴. زبیر بن بکار، همان، ص ۵۲۸ و ۵۲۹.
۱۳۵. همان، ص ۵۲۸ - ۵۳۰؛ مسعودی، همان، ص ۱۰۶.
۱۳۶. ابن اعثم، همان، ص ۲۶۵.
۱۳۷. زبیر بن بکار، همان، ص ۵۲۹؛ طبری، همان، ج ۶، ص ۱۵۸.
۱۳۸. طبری، همان.

١٣٩. ابن عساکر، *تاریخ مدینة دمشق*، ج ٥٨، ص ٢٤١.

منابع:

- آقا بزرگ تهرانی، محمد محسن، *الذریعه الى تصانیف الشیعه* (بیروت، دار الاضواء، ١٤٠٣ ق)
- ابن اثیر جزری، عزالدین، *الکامل فی التاریخ*، تصحیح محمد یوسف دقاقه (بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤١٥ ق/١٩٩٥ م).
- ابن اعثم کوفی، احمد، *کتاب الفتوح* (بیروت، دار الندوة الجدیدة، بی تا).
- ابن بکار، زبیر، *الاخبار الموقیاتیات*، تحقیق سامی مکی العانی (قم، منشورات الشریف الرضی، ١٤١٦ ق/١٣٧٤ ش).
- ابن خیاط، خلیفه، *تاریخ خلیفة بن خیاط*، تحقیق مصطفی نجیب فواز و حکمت کشلی فواز (بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤١٥ ق/١٩٩٥ م).
- ابن سعد، محمد، *الطبقات الکبری*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا (بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤١٠ ق/١٩٩٠ م).
- ابن عبدربه اندلسی، احمد بن محمد، *العقد الفرید*، تحقیق علی شیری (بیروت، دار احیاء التراث العربی، ١٤٠٩ ق/١٩٨٩ م).
- ابن عساکر، *تاریخ مدینة دمشق*، تحقیق علی شیری (بیروت، دارالفکر، ١٤١٥ ق).
- ابن قتیبہ، عبدالله بن مسلم، *المعارف*، تحقیق ثروت عکاشه (قم، منشورات الشریف الرضی، ١٤١٥ ق/١٣٧٣ ش).
- امین عاملی، سید محسن، *أصدق الاخبار فی الأخذ بالتأثر* (بیروت، دارالعالم الاسلامی، ١٤٠١ ق/١٩٨١ م).
- امینی، عبدالحسین احمد، *الغدیر فی الکتاب و السنة و الادب* (بیروت، دارالکتب العربی، ١٣٧٩ ق).
- بلاذری احمد بن یحیی، *انساب الاشراف*، تحقیق سهیل زگار و ریاض زرکلی (بیروت، دارالفکر، ١٤١٧ ق/١٩٩٦ م).

- جعفریان، رسول، **تاریخ خلفاء**، (قم، انتشارات دلیل، ۱۳۸۰).
- حموی، یاقوت بن عبدالله، **معجم البلدان** (بیروت، دار صادر، بی تا).
- خوئی، ابوالقاسم، **معجم رجال الحدیث**، (بی جا، بی نا، ۱۴۱۳ ق).
- دیکسون، عبدالأمیر، **بررسی سیاسی خلافت اموی**، ترجمه‌ی گیتی شکری (تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۸۱).
- دینوری، ابو حنیفه احمد بن داود، **الاخبار الطوال**، تحقیق عصام محمد الحاج علی (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۱ ق/۲۰۰۱ م).
- ذهبی، شمس الدین، **سیر اعلام النبلا**، تحقیق شعیب ارناؤوط و مأمون صاغرچی (بیروت، مؤسسة الرساله، ۱۴۱۳ ق).
- رضوی اردکانی، سید ابوفاضل، **ماهیت قیام مختار بن ابی عبید ثقفی** (قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸).
- شهیدی، سید جعفر، **تاریخ تحلیلی اسلام** (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵).
- طبری، محمد بن جریر، **تاریخ الامم و الملوک**، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم (بیروت، دار التراث، بی تا).
- طقوش، محمد سهیل، **دولت امویان**، ترجمه‌ی حجت الله جودکی (قم، پژوهشکده‌ی حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰).
- طوسی، محمد حسن، **اختیار معرفة الرجال**، تحقیق میرداماد و دیگران (قم، مؤسسة آل البيت علیه السلام، ۱۴۰۴ ق).
- فوزی، فاروق عمر، **التاریخ الاسلامی و فکر القرن العشرين** (بیروت، بی نا، ۱۹۸۰ م).
- مبرد، ابوالعباس محمد بن یزید، **الکامل فی اللغة و الادب**، تحقیق عبدالحمید هنداو (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ ق/۱۹۹۹ م).
- مسعودی، علی بن الحسین، **التنبیه و الاشراف**، تصحیح عبدالله اسماعیل الصاوی (قم، مؤسسة نشر منابع الثقافه الاسلامیه، بی تا).
- _____، **مروج الذهب و معادن الجوهر**، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید

(قاهره، ۱۳۸۴ق/۱۹۶۴م).

- مقدسی، مطهر بن طاهر، **البدء و التاريخ** (بی جا، مكتبة الثقافة الدينية، بی تا).
- منقری، نصر بن مزاحم، **پیکار صفین**، تصحیح عبدالسلام هارون، ترجمه‌ی پرویز اتابکی (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵).
- نبئی، ابوالفضل، **گاهشماری در تاریخ** (تهران، سمت، ۱۳۸۱).
- یعقوبی، احمد بن واضح، **تاریخ یعقوبی** (بیروت، دار صادر، بی تا).